

«مرغ آمین» نیما:

مرغ آمین اتمان :
امام خمینی



از : صالح حسینی

سرود مرغ گم‌ستکبرین

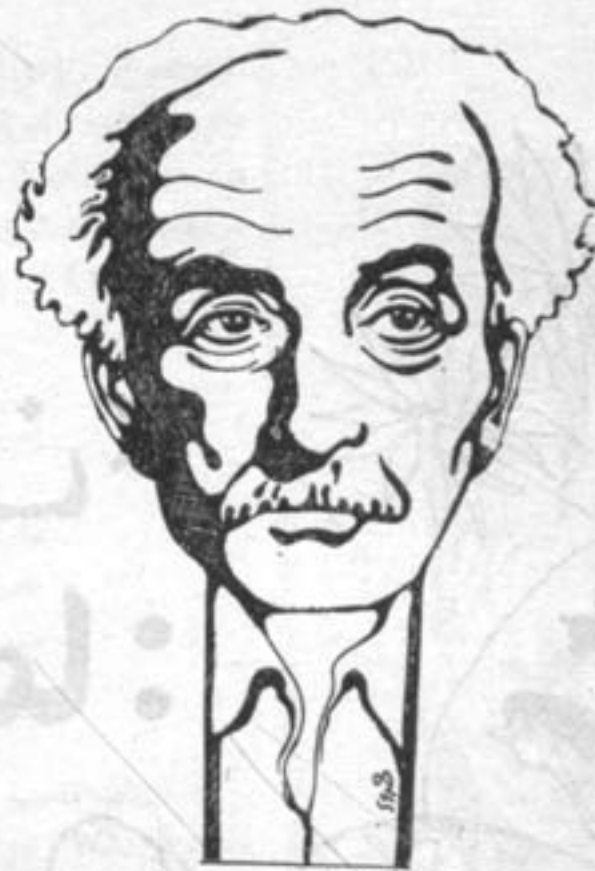
بیداد خانه / بازگشته ریشش دیگر زرنجوری
به سوی آب ودانه / نو؟ تروز گفایش راندر
بی‌چاره بمانده ... او آواره‌ای است که تا
آنسوی این بیداد خانه ، این «دژ جادو کده»
که «کارگه مرد به‌مردار مبدل کن تاریخی
است». (۳) رفته و بازگشته ، تا چاره‌ای
بیندیشد و پراکندگان به‌شب نشسته را باهم
پیوندد و یگانه‌شان سازد. او بازگشته ، تا
سرود به برک و بار نشستی آرزوهای بزرگ
را به گوش مردم فروخواند ، چرا که «بانهای
تنگنای زندگانی دست دارد». افزون بر چنین
خصوصیتی ، مرغ آمین «از عروق زخم‌دار»
مردم تصویر گرفته ، و زبانش تنها با دردمردم
گشوده میشود. هم از اینروست که «محرم
هشمار» آنان میشود، و مردم حال واحوال

انحنای قامت شب: «(۲) چرا که از «عروق
زخم‌دار» و «درون استغائهای رنجوران»
تصویر گرفته، تا مظلومیت سرخ رسواگرشان را
فریاد کند ، تا «روزبیدار ظفر مندی» را
بنمایاند و بدل گشت شب‌تیره را به‌سپیددم
روشن نوید دهد. زبان او زبان خلق است:
فریاد خشمگین و ستیزه‌گرو کارزار طلب
آمین را که ، در عین حال ، نوای رحمت
و مهربانی و عطوفت برای مردم است، در
حلقومشان میریزد و چونان گلوله‌هایی از
زبان آنان بر سر و قلب جهانخواران میباراند.
«مرغ آمین» داستان درد مردم و سر
آندمهای آنان است. ابتدا مرغ راداریم که
بشکل روایت به‌معرفی میشود. «مرغ آمین درد
آلودیست کاواره بمانده / رفته تا آنسوی این

«مرغ آمین» شعری است روایی بر گونه
سرود ، که با زخمه مضراب نورسحر گاهی قلب
شب گرفتگان را مینوازد : متلی است در قالب
ترانه، که آمین «روز بیدار ظفر مندی» و
«صبح روشن» را ، که نقرین کین آلودو
عصیانبار بر شب‌پرها و جهانخواراندا از
حلقوم خلق پیاخاسته بانگ میزند: نمایشی
است تمثیلی از عصر شب ، که ابتدا حاکمیت
ناحق چکمه پوشان و قداره بندان و جهان -
خواران و سوداگران را از سوئی، و مظلومیت
مردم را ، از سوئی دیگر، شبیه سازی میکند،
آنگاه «طلوع انفجار» (۱) را و حاکمیت
بحق مردم را. و در این ترانه سرود - نمایش
شعر، مرغ آمین راداریم که مظهر دردورنج
خلق است و نماد «رویش گلبوته‌های صبح در

خود را باو در میان میگذارند: «داستان از درد می‌راند مردم / در خیال استجابت های روزانی / مرغ آمین را بدان نامی که او را هست می‌خوانند مردم / زیر باران نواهایی که می‌گویند: / و باد رنج ناروای خلق را پایان».

باین ترتیب «مرغ آمین» شعری است روانی، اما روایتی که نوای ملایم، ودست آخر، طنین رعد آسای آمین، خصوصیت ترانه به آن می‌بخشد. نیما دعای آمین مردم را به سرود مرگ جهانخواران تعبیر میکند. باز توجه کنیم که در ابتدا بدان هنگام که خلق دردمند حکایت دردشان را با مرغ بازگو میکنند و مصیبت نامشان را باز می‌کشند، در نمایش نغزهای آنها شاهد نوای نوحه هستیم. افزون بر آن، ترجیع بند «آمین» که مرغ و مردم در تایید و تاکید گفتارهای همدیگر در سراسر سرودشان پخش میکنند، آرا به آواز همسرایان شبیه می‌سازد. (۴) خاصیت ترانه سرودی شعر را استفاده از واژه های صوتی «نوا، بانگ، صدا، آوا، غریو، فریاد و طنین» تثبیت بیشتری می‌بخشد. پس این سرودگون شعر روانی یک چکامه است. و باز از آنجا که سرگذشت مردمی میباشد که در شرایط معینی از وضعیت تاریخی و اجتماعی خویش در کار شکل دادن به یک جهش و دگرگونی است، چکامه‌ای قومی میشود. و نه تنها چکامه‌ای قومی که حماسه‌ای مردمی است و بنابراین خلق نامه است، یا شاید بتوان گفت «گداینامه» در مقابل «شاهنامه» (۵) در شاهنامه، سیمرغ پرنده افسانه‌ای را داریم که چاره‌گر پهلوانان منتسب به دربار شاهان است. پهلوانان حماسه‌ای آفرینند و بهنگام درماندگی به نزد سیمرغ می‌روند تا با او چاره‌جویی نمایند. اما در شعر نیما، مرغ آمین را داریم که چاره‌گر دردهای مردم است، جانب مردم را دارد و در مردم رامی‌شاند. بهنگام درماندگی، مردم بسراغش نمی‌روند، که او خود بر آنها ظاهر میشود و به بالهای شکسته پرنده نیازها و دعاها و آرزوها مرهم می‌بخشد تا توش و توان یافته، به پرواز درآید و سنگهای کینه و عنصیان را بر سر حرامیان بریزد. (۶) در یک تعبیر، میتوانیم مرغ آمین را، از سوئی، تجلی دردورنج مردم بدانیم، و از سوئی دیگر، مظهر عنصیانان. و تا آنگاه که نظام جلاد حاکم بر تاریخ هست، تا آنگاه که «چشمه‌های روشنائی» کور میشود و شب پیره های منور در درازنای شب عبوس ظلم پرواز درمی‌آیند و انسانها به نومیدی می‌گرایند و تلاشها عقیم می‌ماند، این مرغ هم‌الذشبانگهی چنین دلتنگ نمایان میشود و وپوشیده، خود را پرفراز بام مردم آشنائی میدهد. و یعنی



مرغ آمین مظهر فنا ناپذیری است. فنا ناپذیری مرغ را، نیما باقیاس آن به قفس تحکیم می‌بخشد (۷): «رنک می‌بندد / شکل می‌گیرد / گرم می‌خندد / بالهای پهن خود را بر سر دیوارشان می‌گستراند. / چون نشان از آفتی در دود خاکستر».

فنا ناپذیری مرغ، در شاهد و شهید بودنش هم تجلی پیدا میکند. او بان یک رسول امی، از متن امت بی‌خاسته، بازبان دردورنج مردم آشناست. اصلاً خود درد مردم است، عصاره محرومیت آنهاست. هر زنجیری که به پای خلق بسته‌اند، به پای او هم بسته شده است. شکنجه‌ای که درخیمان، در حق خلق روا داشته‌اند، بر او هم رفته است. خون و جراحینی که از «عروق زخم‌دار» خلق جاری شده، در او هم جاری است. چکمه‌های استبدادی که در طول قرون بر گلوی خلق فشرده شده، گلوی او را هم فشار داده است. ظلم و تبعیض و بیعدالتی‌هایی که در حق خلق رفته، او هم تجربه‌شان کرده است. استعمار تاریخی طبقه محروم را خوب می‌شناسد، چرا که جهان - خواران و سوداگران حاکم بر همه تاریخ، او را هم در وجود مظلومان استعمار کرده‌اند. در هستی مردان و زنان و کودکان به گرسنگی و بردگی و قتل عامش گشاده‌اند. و او آمده است تا در عصری که جامعه‌ای رو ببردن می‌رود، جامعه‌ای که بمرگ تدریجی گرفتار آمده، جامعه‌ای که احساس مسئولیت را از یاد برده، جامعه‌ای که اعتقاد به انسان بودن را در خود باخته است و همه تلاشها غیر ممکن جلوه می‌کند، ممکن بودن غیر ممکن را شهادت بدهد.

شهادت بدهد. بنفع همه محرومان و مظلومان تاریخ، شهادت بدهد به افزایش هر لحظه‌ای رنج ناروای خلق، به قربانی شدن انسانها در

همه زمانها و همه‌نسلها، به درون تیرگی‌هایی که تنگنای خانه‌ها در آن ویلان است، و به غل و زنجیرها و زخم تازیانه‌هایی که درد و زخم را فریاد می‌کشند: بابانک آمین مردم شهادت بدهد. و شهادت بدهد به تبدیل شدن شب تیره به صبح روشن، به زوال جهانخواران، به نگون ساری آدمخواران، به در شکستگی باغ و خاموشی قندیل های طاق ایوان گمراهان و کج اندازان: با فریاد آمین مردم شهادت بدهد.

«مرغ آمین» شبیه سازی نبرد جاودانه حق و باطل است. برغم مشخص شدن تاریخ سرایش (زمستان ۱۳۳۰)، حادثات و جدالها در یک زمان بی‌زمانی و یک مکان بی‌مکانی فراگتی شده است. شخصیت های این شعر نمایی هم محدود به زمان و مکان خاصی نگردیده‌اند. از یکسو مطلق محرومین و مظلومین زمین را داریم، و از سوی دیگر جهانخواران را. و تنها در این معنی است که میتوانیم کلیت و شمول این شعر عظیم را ارزیابی کنیم و از آن بعنوان حقیقت هستی نام ببریم. شعر وقتی به زمانی خاص و مکانی مشخص محدود شود، شعاع می‌گردد، لازمه هر شعر ناب، ساری و جاری شدن در زمانه است و مصداق‌یابی آن در شرائط مختلف و مکانهای گوناگون. این درست که چون «مرغ آمین» را شاعری ایرانی، باتکیه به فرهنگ و زبان خاص قوم خود سروده، باید با وضعیت ایران متجانس باشد اما اینهم ساده نگری است اگر بخواهیم تنها باتکیه بر این انگار، شعر عظیم نیما را از کلیتش تهی نماییم. در این صورت نه تنها بسال سرایش آن محدودش کرده‌ایم که مصداق آنرا در زمانهای بعدی نمی‌بینیم. در یک معنا شعر یک تجربه است، اصلاً خود تجربه است و بنابراین یعنی زندگی. (۸) و چون زندگی است. همواره با نبض هستی می‌تپد. به بیانی دیگر، معانی و مفاهیم شبیه سازی شده در یک شعر خوب، بمثابة رنگهای اندام انسانی زنده هستند که جریان سیال خون را در تمام بدن پخش می‌سازند. و بالمال همانگونه که انسان در کلیت خویش زنده و پیوسته، شعر هم در شمول و گسترش عام خویش جاودانه می‌گردد.

شبیه سازی نبرد جاودانه حق و باطل در شعر نیما، به آن خصلت مانی گرائی نمیدهد. این خصلت در صورتی تحقق می‌یابد که بقدرت هم گفته حق و باطل، (خیر و شر)، نور و ظلمت، یادر تعبیری کلی، اهورمزدا و اهرمن) تکیه شود و این دو تضاد همواره و مدام در عرصه هستی وجود داشته باشند، بی آنکه یکی مقهور دیگری گردد. اما در شعر نیما، قدرت حق و باطل هم گفته نیست. اولاً در ساخت شعر کوشی

آگاهانه بعمل آمده است تا تمام عوامل به ظاهر ناهمگن و نامتجانس زیر لوای یگانگی جمع بشوند تا از آن میان وحدتی منجم پیدا شود. یکی از عوامل بسیار مهم این وحدت طلبی، آدم نمائی است. نه تنها مرغ آمین انسانی است در آلودگی بگذری آواره، و در عین حال «نهان بین نهانان» و چاره گر و «محرّم هشیار» مردم، که جهان با انسانی دردمند قیاس گردیده است. روز انسانی بیدار است. و در زندان و زخم تازیانهها فریاد می کشند. مرداب انسانی مرده است و از روی سینه این جسد، انسانی نسو متولد می شود که رودی خسروشان است. و دست آخر مژده ورود کسی داده میشود که نامش «صبح» است. گوئی تمام عوامل طبیعی و ذره ذره جان جهان در وجود انسان حلول کرده، تا قامت افراشته اش را در مقابل باطل قرار دهد. از سوئی دیگر، مرغ آمین تمامی تلاش اینست که خلق پراکنده را جمع کند و در میان شان وحدت برقرار کند. و می بینیم که نواهای اولیه مردم که به زمزمه باران میماند و در نتیجه بی اثر و بی صداست، در پایان به فریاد و غریو تبدیل میشود. مردم همه به مثنی فولادین تبدیل میشود و ضربه این مثنی، بسان صاعقه، بر سر باطل نازل میگردد.

یاد آوری این نکته هم ضروری است که پیروزی حق بر باطل پیروزی سهل الحصولی نیست و ابتدا به ساکن هم شروع نمیشود. مرغ آمینی باید، تا از درون استغاثهها، نالهها، دردها، شوریدگیها و شکنجه های مردم زائیده شود، تا هم مردم را بر سر مظاهر زور و زر بشوراند و هم از قوطه های شوم کور کننده «چشمه های روشنائی» غارتگر «خیال روشنی»، و مروج اندیشه های «مردگی آموز» باخبرشان سازد، و سیل مهیب و بنیان کن آمین، آمین هایشان را بسوی خانه عنکبوتی این عمله قیصر و قارون روان سازد. در شناختن و رویارویی و کيفر دهی این سه جبهه است که مردم میتوانند شاهد شکافته شدن «جرم دیوار سحر گاهان» باشند و به مطلع فجر سلام گویند.

«مرغ آمین» نمایی است از قیام انسان در عصر خفقان و بهره کشی و تزویر. نمایی بودن شعر را نه تنها گفتگوی میان مرغ و مردم که مثل دیالوگ نمایشنامه تنظیم گردیده، تحکیم میکند که، با توجه به اشارت پیشین، آمین گفتتها به آواز همسرایان میماند. باری برده آغازین این نمایش استیلای شب است، با بیداد آئینی و جهانخواهرگی، و پرده پایانش استقرار صبح است با بیدار آئینی و عدالت گستری. بازیگران شب بیدادگرانند و جهانخواهران و کارگران ایشان. نقش آنها گسترش



رنج، محرومیت، فونکاری، جنک افروزی، زندانبانی، اطاعت خواهی، خودکامگی آدمخواری، بدسگالی، کشتار و ستم است. جایگاهشان کاخ و کارگردانشان، لاشخور مشومی از تبار قابیل. در چنین هنگامه ای، انسانهای محروم که شخصیت های پرده صبح باید بشوند، بسوی زمینه رانده شده اند. کارگردان این محرومان و استغاثه جویان، مرغ آمین است که از سلاله شورشیان است و عاصی بر طائشوت و طاغوتیان. جایگاه محرومان زندان، و نقششان ابتدا الهی است.

در انبوه چنین انسانهای منفعل و واب خورده، مرغ آمین تنها افتاده و چاره گری میکند. در صحنه های بعدی، خود را از فراز بام «خطه آرام» که گورستان آدمیهای مردابی و مرداری است، ظاهر میشود، و با گترش بالهای پهن خود بر سر دیوار مردم، محرم هشیارشان میگردد، و زمزمه های نای گرفتارشان را، که به بارش بیصدای باران ملایم میماند، میشوند، و به این شب نشنگان در بیدادخانه نشسته ی جور کشیده ناباور و خو گرفته با ابتذال روزمرگی، و عدم رستگاری، و ویرانگی کاخهای ظلم، گستگی زنجیرها و ویرانی زندانها را میدهد. «در شبی اینگونه با بیدادش آیین / رستگاری بخش سای مرغ شبا هنگام ما را / و به ما بنمای راه مابسوی عاقبتگاهی / هر که را - ای آشنا پرور - ببخشا بهره از روزی که می جوید، / رستگاری روی خواهد گرد / و شب تیره، بدل با صبح روشن گشت خواهد، مرغ می گوید. «آنگاه باریختن نوشداروی آمین در مذاق جان بی رمقشان، به خویشتن خویشان بر میگردداند. نوای رنجشان را به فریاد امید بدل میکند و ناله نفرینشان را

به کینه مسلخ میسازد. در صحنه بعد متشخص شدن صداها بگوشمان میرسد و شاهد گره خوردن آواهای تک افتاده به انبوه خسروش خلق میشویم. اما فریاد هر چند کوبنده و لرزاننده باشد، به تنهایی کاری از پیش نمیتواند برد. درست است که پایه های ستم را می لرزاند و نوید فروریختن کاخ ستمگران، شکسته شدن درزندانها، و خاموشی گرفتن قندیل ایوانهای جهانخواهران را میدهد، اما بسنده نیست، و هیچ رهبر و رسول امینی مردم را تنها در شور انقلابی رها نمیکند. شور انقلابی شعور می خواهد، شعوری که جایگاهش دل و دماغ است: زائیده آتش، تابنده روشنی، آفریننده قدرت، و سرچشمه جوش. غفلت و ورزیدن از چنین کانونی فرجامی وحشتناک دارد، چرا که کارگران قیصر و قارون اکسیر شومی دارند که این کانون را بتوسط آن می خشکانند تا به تعبیر دکتر شریعتی شهید، از «موسای فرعون کش قارون میر بلعم کوب آزادی بخش»، «یهودی بسازند» «جانی تر از فرعون و زرپرست تر از قارون و دشمن تر از بلعم! و از «مسیح عشق و صلح و دوست داشتن» قیصری... دجال فعل و ملاحظه شکل» (۹)

اینست که در صحنه بعد مرغ آمین را می بینیم که به امت پیاخته آگاهی میدهد. روشهای استحماری دشمن را نشان میدهد که چگونه اندیشه های مردمی آموز را ترویج میکند و پیش بینان را با لبخند تمسخر دور میسازد و حق گویان را خاموش و چشمهای روشنائی را کور مینماید، تا انسانها را قربانی نظام پست و کثیف خود نماید. با شناختن و آنگاه رویارویی سخت با نظام حاکم بر تاریخ تیره مظهر قیصر و قارون وقاری است که مردم میتوانند فریاد کوبندمشان را بر سر بقیه در صفحه ۴۸

مرغ آمین ... (بقیه)



از روی مرداب انسانهای منفعل گردیم. باز جا کنده شدن رود انسانها، از روی سیسه مرداب، مرغ آمین نیز از فرازبام دور میگردد و طنین پرصلابت رود، باخواندن خروس هم آهنگ میشود و غارتگران سکیه به شب ایستاده میگریزند. اینک زمان طلوع فرارسیده است و مردم به پیشتاز خداوند فلق که در چهره روشن آسمان وزمین نشسته است، میروند:

وبه واریز طنین مردم آمین
گفتن مردم / (چون صدای
رودی از جاکنده، اندر
صفحه‌ی مرداب آنکه کم.)
مرغ آمین گوی / دور میگردد /
از فراز بام / در بیضاخطه‌ی
آرام، میخواند خروس از
دور می‌شکافد جرم دیوار
سحرگاهان / وزیر آن سرده‌دود
اندود خاموش هر چه، بارنگ
تجلی، رنگ در پیکر می-
افزاید / می‌گریزد شب صبح
می‌آید.

جلاد تاریخ بریزند و از مرغ آمین سرود
مرک مستکبرین را پاسخ بگیرند.

« باکجی آورده هاشان شوم
که از آن بامرک ماشان زندگی
آغاز میگردید و از آن خاموش
می‌آمد چراغ خلق. » /
« آمین! »
« باکجی آورده هاشان زشت /
که از آن پرهیزگاری بود
مردم و از آن رحم آوری
واخورده. » / « آمین! »
« این به کیفر باد / با
کجی آورده هاشان ننگ که
از آن ایمان به حق سوداگران
را بود راهی نو، گشاده در
پی‌سود و از آنان، چون بر سر
سینه‌ی مرداب، از مانقش بر
جا. » / « آمین! آمین! »

و با چنین آگاهی است که طنین آمین
گفتنها در فریاد کوبنده و دمام مردم خلاصه
میشود و به غریب رودی جوشان بدل میگردد،
تا شاهد خیزش انسانهای عصیانی و متحول

پانویس‌ها :

- ۱ - عنوان کتاب نویسنده بزرگوار،
دکتر علی اصغر حاج سید جوادی، درباره
پیامبر اسلام.
- ۲ - برگرفته‌ای از یک شعر انقلابی،
که متأسفانه نام شاعرش در خاطر من نیست.
- ۳ - تعبیری از شاعر بزرگوار معاصر
م - آزر، در شعری بانام «لاشخور».
- ۴ - چنین شباهتی را بار اول، دکتر
براهنی در کتاب طلا در مس بیان کرده‌اند.
- ۵ - تعبیر «گداینامه» در مقابل
«شاهنامه» را از کتاب دیباچه‌ای بر رهبری،
اثر دکتر صاحب‌الزمانی کتف گرفته‌ام.
- ۶ - قیاس تقابلی سیمرغ و مرغ آمین
را از نوشته دکتر اسماعیل حاکمی در روزنامه
بامداد، پانزدهم آذر ۵۸، شماره ۱۷۳، به
عاریت گرفته‌ام.
- ۷ - «گویند [قنقن] هزار سال عمر کند
و چون هزار سال بگذرد و عمرش به آخر آید،
هیزم بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند و
سروند آغاز کند و مست گردد و بال برهم زند،
چنانکه آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتد و
با خود هیزم بسوزد و از خاکسترش بیضه پدید
آید و او را جفت نمی‌باشد.» فرهنگ دهخدا.
- ۸ - این معنا را از کتابی با نام
«فهم شعر» اثر رابرت پن‌وارن و کلینت
بروکس، بعاریت گرفته‌ام.
- ۹ - از کتاب عظیم شهادت.

